



هرکس که در آنجا بود را سحر و جادو کرد. از همان اول معلوم بود که حشمت در اندیشه یک امتیاز است. برای همین هم همگی شاهد بودیم که هیچ‌گاه دست و دل بچه‌های ما به حمله نرفت. گاه می‌شد دانایی فرد یکی دیگر از ستاره‌های مسلم ما دست به تک حمله بزند و گاه می‌شد غفور خودی نشان دهد اما بقیه، کار آنان را پیگیری نمی‌کردند، چرا که بیش از هرچیز دفاع از دروازه خودی مدنظر بود. ما سرانجام در پوسان به هدف رسیدیم و از جهنم فرار کردیم. فراری که در حقیقت بهترین سزای رهبران فوتبال کره و دربانان جهنم پوسان بود. همان‌هایی که تا توانستند بچه‌های ما را آزدردند. ما اگر دفاع کردیم در عوض دست‌افزارهای اجرای آن را نیز در دست داشتیم. دانایی فرد درست مثل یک پاندول، در تمام جناح راست حریف تاب می‌خورد و بر سر هرکس خراب می‌شد. او تمام جناح راست حریف را فلج کرده بود. نیمه دوم در بازی هوایی حریف خصوصاً آنجاها که حجازی از دروازه بیرون می‌آمد قلب‌مان بیشتر به لرزه می‌افتاد.»

بعد از این صفر - صفر، روزنامه‌های آن روز ایران گزارش دادند که «حشمت و اسداللهی مفسر کیهان ورزشی با تیم به تهران برگشتند و به سیدنی رفتند تا تیم ملی استرالیا را که با هنگ‌کنگ بازی دارد زیرنظر داشته باشند. هدف از سفر به استرالیا علاوه بر شناسایی آن حریف گردن کلفت، آشنایی با ورزشگاه ملبورن و مرتب کردن محل تمرینات و اقامت تیم ایران در ملبورن است.»

تیم وقتی به ایران برگشت بازیکنان فکر می‌کردند که سریع باید در اختیار تیم‌های‌شان قرار بگیرند و در جام تخت جمشید به میدان بروند اما به محض اینکه از زبان دیده‌بان (دبیر فدراسیون) شنیدند که این هفته بازی ندارند خوشحال شدند. مخصوصاً ممد صادقی که بعد از بازی تقریباً بیهوش شده بود. او وقتی این خبر را شنید فوری زیردست دکتر زرشک به هوش آمد. می‌دانست که رسیدن به تهران همانا و زیر بیرق حکومت حسن آقا حبیبی رفتن همانا. ممد نفس راحتی کشید و در همان حال خراب گفت آخیش!

روزنامه‌های ورزشی آن روز بعد از مساوی به نظرخواهی از کارشناسان رفتند و تیتز زدند: «دم شیر در تله گیر نکرد». محمد بیاتی مربی سابق تیم ملی گفت: «اگر بخواهیم بقیه بازی‌ها را هم اینطوری دنبال کنیم کار عبیب پیدا می‌کند. چنانچه بخواهیم اینطوری در تهران بازی کنیم تماشاگر ما نخواهد پسندید. در تیم ما همه دفاع می‌کردند.»

علی دانایی فرد مربی پیشین تیم استقلال گفت: «تیم ایران باید می‌باخت و کره باید می‌برد. داور تحت تأثیر تماشاگران کراهی بود. قبل از بازی فکر می‌کردم راحت بازی را ببریم چون روی تیم آنها حساب نمی‌کردم اما از تیم آنها خیلی خوشم آمد. اگر نباختیم شانس آوردیم. در مورد بهترین بازیگر میدان هم پسرм خیلی خوب بازی کرد. خط دفاعی‌مان هم موفق بود اما آخر سر خسته شده بود. بچه‌ها خیلی خیلی زحمت کشیدند. البته حجازی دو سه بار مرتکب اشتباه شد و بی‌موقع از دروازه بیرون آمد. دروازه‌بان اگر از دروازه خارج می‌شود باید توپ را مطمئن باشد که می‌گیرد.»

گاریک مهربابیان مربی ماشین‌سازی اظهار داشت:

«حشمت تیمش را چنان چیده بود که ریسک نکند. او به فکر گل زدن و بردن نبود. نتیجه عادلانه بود و خط هافبک ما و دو دفاع کناری‌مان بسیار خوب بازی کرد اما شاخص‌ترین و مسلط‌ترین بازیکن ما ایرج دانایی فرد بود. کره را باید در خارج از خانه دید. برای ما مساوی در خانه آنان برابر است با پیروزی.»

محمد صالحی داور بین‌المللی گفت: «تیم کره را خیلی گنده کرده بودند در حالی که تیم درجه دوم آسیاست. بچه‌های ما به فرم قابل توجه نرسیده‌اند. به نظرم جانشینی حسین فرکی به جای غفور جهانی درست نبود و ماندم که چرا از علیرضا عزیزی استفاده نشد. ما اگر می‌خواهیم به جام جهانی آرژانتین (۱۹۷۸) برویم باید نقطه ضعف‌هایمان را برطرف کنیم و جلوی کوییت و استرالیا این شکلی بازی نکنیم.»

علی عبده بنیانگذار و مدیر باشگاه پرسپولیس اعتقاد داشت: «بچه‌ها بازی جالبی نکردند. تیم کره خیلی سر بود و ۸۵ دقیقه میدان را در اختیار داشت. ایران برای برد رفته بود و شانس آورد که نباخت. اگر این آمادگی را داشته باشیم حتی در بازی برگشت در تهران هم برنده نمی‌شویم. هیچ‌کدام از بچه‌ها در سطح خودشان نبودند. شاید از لحاظ روحی و آب و هوا مشکلاتی داشتند. ما فقط دوبار به طرف دروازه کره تاختیم که دروازه‌بان کره مخصوصاً آن ضربه سر کازرانی را با مهارت تمام گرفت. امیدوارم حشمت در بازی برگشت مهره‌ها را بهتر از این بچیند.»

قلیچ کاپیتان سابق تیم ملی گفت: «من متأسفانه نتوانستم بازی را ببینم. مجبور بودم خانواده‌ام را به فرودگاه ببرم و در ترافیک گرفتار شدمیم اما صبح قبل از بازی که در روزنامه خواندم ایرج دانایی فرد بازی خواهد کرد مطمئن شدم نخواهیم باخت. با این نتیجه مطمئنم ایران به جام جهانی آرژانتین خواهد رفت.»

هوشنگ دیده‌بان دبیر فدراسیون فوتبال اظهار داشت: «به آنچه می‌خواستیم رسیدیم و بچه‌ها مفهوم واقعی سیستم ۲-۴-۴ را در دفاع و حمله نشان دادند. بهترین بازیکن میدان هم خود حشمت خان بود. کره تیمی پراشتها و جنگنده بود.»

عطا بهمنش نیز چنین اظهار نظر کرد: «بازی زیبا نبود و نمی‌توانست هم زیبا باشد. کره سراپا حمله بود. من از قبل از بازی به برد تیم خودی ایمان نداشتم. من از بازی جمع، حجازی را پسندیدم مخصوصاً در آن صحنه که توپ را از زیر پای ستاره این تیم ربود و ما را نجات داد. کازرانی و صادقی خوب بودند اما روشن روز خوبی نداشت. کره یک تیم داغ است که اگر حریف را سر به هوا ببیند، می‌سوزاند و به پیش می‌رود ولی غول نیست و از سطح اروپا فاصله دارد.»

گل دوهزار دثری حشمت

اگر سفر دهه چهلی تیم دوکلاپراگ چکسلواکی به تهران برای هیچ‌کس مایه نداشت در عوض برای حشمت‌خان به منزله عسل بود. همان دوکلاپراگ معروفی که قرار بود با پاس بازی کند. یک بازیکن هم به اسم ماساپوست داشتند که از گاو

پیشانی سفید در دنیا معروف‌تر بود و همه با انگشت نشانش می‌دادند. شهرتش از آنجا اوج گرفته بود که پله را در اوج شهرت توی گونی انداخته بود و در یک بازی نگذاشته بود توپ به پایش بخورد. پاس آن زمان‌ها به رهبری آقای دال - اسداللهی و چندتا ستوان مخوف در حد حشمت‌خان، رئیس‌خان (ممد رنجبر)، حسن آقا حبیبی و گلری در حد عمو فرامرز، قطب سوم فوتبال شده بود. تک تک شان هم انگار ژنی از ایرج‌میرزا و بهلول و زندان شرق به ارث برده بودند که حاضر جوابی، طنازی، خوش محضری و بامزگی‌شان شهره خاص و عام بود. وقتی دوکلاپراک رسید تهران، پاسی‌ها برای بالا بردن هیجان بازی و اینکه چک‌ها بازی واقعی خودشان را ارائه کنند دست به کلک مرغابی زدند. قرارداد را سرهنگ صادقی جوری تنظیم کرد که اگر دوکلا پیروز بشود ۵ هزار دلار، اگر مساوی کند سه هزار تا و اگر ببازد دوهزار دلار بگیرد و راهش را بکشد و برود. آن زمان‌ها تیم پراگ یک گوش راست عین فرفره داشت که افتاده بود جلوی حشمت‌خان و آقای اسداللهی سپرده بود به حشمت که این را بگیری کار چک‌ها زار است. کار این بازیکن این بود که می‌آمد عقب، توپ را می‌گرفت، می‌رفت گوش راست، سانتر می‌کرد برای سنترفوروارد. حشمت در نیمه اول دست این یارو را خواند و خفگی‌رش کرد و بازی صفر- صفر تمام شد. نیمه دوم نگو تاکتیک آنها عوض شده. همان دقیقه اول فرت دروازه پاس را با یک گل تاریخی باز کردند. حشمت‌خان سیخ ایستاده بود سر پستش که ببیند یار مستقیمش کی برمی‌گردد عقب و کی توپ را می‌گیرد و کی می‌رود جلو و کی سانتر می‌کند که ای دل غافل! یکهو دید چک‌ها از وسط میدان توپ را با یک سانتر بلند برای گوش راست فرستادند. حشمت به زحمت، خودش را در

تیم چک هستند. دوکلاپراکی‌ها فقط واسه او کف می‌زدند. بعد از بازی یکی که زبان می‌دانست رفت پیش‌شان گفت نکند طالب حشمت‌خان شدید که ببرید تو اروپا بازی کند؟ اما ماساپوست گفت نه. ما از این جهت تشویقش می‌کنیم که تو تهران با زدن یک گل، دوهزار دلار به تیم ما کمک کرد، وگرنه الان ما لنگ پول چایی‌مان بودیم!

کلاغ سیاه

سال ۱۳۳۹ جعفر آقا نامدار تازه ۱۷ سالش بود که به تیم ملی دعوت شد و در معیت این تیم رفتند شوروی. اولین بازی با گرجستان بود. صدقیانی سرپرست تیم ملی جعفر آقا را در پست بک راست گذاشت. اولین باری بود که پیراهن تیم ملی را به تن داشت. قلبش از فرط استرس از حلقومش می‌زد بیرون. اول بازی دکتر برومند کاپیتان تیم ملی خطاب به او، شماره ۱۱ گرجی‌ها را نشان داد و گفت: «مهارش کن و هر جا که رفت دنبالش برو. نباید بگذاری تکان بخورد.» جالب اینکه جعفر اما در جریان بازی هرچه می‌گشت شماره ۱۱ را پیدا نمی‌کرد. علاف و سرگردان در زمین دور خودش می‌چرخید. آنقدر گیج شده بود که خودش می‌گفت همه را دارم به صورت کلاغ سیاه می‌بینم. بیست دقیقه از بازی گذشته بود و او هنوز شماره ۱۱ را پیدا نکرده بود. آخرش رفت سراغ دکتر برومند که این شماره ۱۱ که گفتی بگیرمش کو؟ برومند گفت دارد دفاع می‌کند، نمی‌بینی؟ جعفر دید همان بار که نقش فوروارد حریف را دارد و قرار است مهارش کند، رفته جلوی دروازه خودش و دارد ضربه «کاشته شروع بازی» را می‌زند. با خودش گفته بود مگر فوروارد هم دفاع می‌کند؟ پس این کی می‌آید



جلوی دروازه ما که مهارش کنم؟ به برومند گفت آقا برم دنبالش؟ برومند گفت نه همین جا باش و او کلا همان جا ماند و شماره یازده حریف را با چشمانش کم کرد و پیدا کرد. پیدا کرد و کم کرد. بازی که تمام شد به او گفتند تیم گرجی این شکلی بازی نمی‌کند که یاران معلوم‌اش را در منطقه‌ای اسیر کند بلکه هر بازیکن براساس هدف‌گذاری و نقشه مربی، از روی سیستم حرکت می‌کند. این در حالی بود که بچه‌های تیم ایران فقط با توجه به شماره خود و فقط در محدوده معینی که مربی تعیین کرده بود بازی می‌کردند و اگر پا را از منطقه مشخص خود فراتر می‌گذاشتند «ترک پست» اعلام می‌شد و جریمه باید می‌داد! آن روز تیم ایران نتیجه را سه - هیچ باخت و شب در مصاحبه مطبوعاتی، آقای صدقیانی همه چیز را انداخت به گردن غذای بد و زمین کج و استراحتگاه کثیف و خستگی تیم «وگرنه ما نمی‌باختیم». گرجی‌ها برای اینکه دل ما را نشکنند قبول کردند که بازی را تجدید کنند. اتفاقاً در بازی بعد، یک تیم ضعیف‌تر هم مقابل ما گذاشتند. در حالی که تیم ملی ایران فکر می‌کرد دست حریف را خوانده و این بار بیچاره شان می‌کند گرجستان با تغییر سیستم به میدان آمد! به طوری که وقتی بازی در حال اتمام بود بازیکنان ایرانی تازه فهمیدند که فرم بازی حریف چه شکلی است و باز هم سه گل در کیسه داشتند. صدقیانی در مصاحبه بعد از بازی سکوت را به همه چیز ترجیح داد و فقط سیگار را با سیگار روشن کرد. این بار گرجی‌ها پیشنهاد دادند که یک بازی دیگر هم می‌خواهید بکنید استاد؟ گفت نه، جل و پلاس‌مان را جمع می‌کنیم و برمی‌گردیم. ساطور می‌زدی خوش در نمی‌آمد.

من به فاطمی قول دادم

پس از پایان دور اول مسابقات مقدماتی جام جهانی ۱۹۷۴ و در مردادماه سال ۱۳۵۲ بود که تیم ملی

توی زمین غریبه تشویق‌اش می‌کنند که فهمید بچه‌های